



آزاده صالحی
گفت و گو

حسین آتش پرور داستان‌نویس و منتقد ادبیات داستانی، از داستان‌نویسان نسل سوم ایران است. وی در برخی از آثار داستانی خود مانند مجموعه داستان‌های «ماهی در باد»، «اندوه» و رمان «خیابان بهار آبی بود»، با کاری خلاقانه مؤلفه‌های بومی گناباد از قبیل گویش، فرهنگ، آداب و رسوم، اسطوره‌ها و... تصویری از سیمای مردم این منطقه را وارد ادبیات داستانی ایران کرده است. اواخر دهه چهل آغاز نویسندگی حسین آتش پرور است. داستان‌های اولیه او در بهار سال ۱۳۵۱ در روزنامه خراسان به چاپ رسید. آثار او به صورت کتاب برای اولین بار، در مجموعه داستان «دریچه تازه» همراه با داستان‌هایی از محمود دولت‌آبادی، اصغر الهی و چند نفر دیگر در سال ۱۳۶۷ منتشر شد. در سال ۱۳۶۹ مجموعه داستان «خوابگرد و داستان‌های دیگر» به کوشش او به چاپ رسید. پس از آن در سال ۱۳۷۲ مجموعه داستان «اندوه» و در سال ۱۳۸۴ رمان «خیابان بهار آبی بود» از او منتشر شد، وی در سال‌های بعد از آن آثار دیگری از جمله مجموعه داستان «ماهی در باد» و کتاب «کوزه‌ها در جست‌وجوی کوزه‌گر» را منتشر کرد. حسین آتش پرور در کتاب «کوزه‌ها در جست‌وجوی کوزه‌گر» به ساختارشناسی داستانی ترانه‌های خیام می‌پردازد. مجموعه داستان «ماهی در باد» اثر داستانی منتشر شده دیگری از اوست که در سال ۱۳۹۰ برنده اولین دوره جایزه مطبوعات ادبی لوح زرین سیمین دانشور گردید و این داستان تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. خبرنگار صبا با این نویسنده درباره رویکردهای ادبی معاصر و وضعیت فعلی داستان‌نویسی به گفت‌وگو نشسته است.

بخش اعظمی از ادبیات داستانی دهه‌های گذشته ما با محور رئالیسم اجتماعی شکل گرفته است، جالب این که با وجود گذشت سال‌ها هنوز این آثار مرجع مطالعه طیف مخاطبان ادبیات داستانی به خصوص نسل جوان هستند. نکته اینجاست که شیوه رئالیسم اجتماعی در سال‌های اخیر کمتر در آثار داستانی نویسندگان معاصر به چشم می‌خورد در حالی که معضلات اجتماعی همچنان به قوت خود باقی‌اند، شما این مسئله را چگونه می‌بینید؟

باید این نکته را در نظر داشت که ادبیات داستانی معاصر در کشور ما سابقه زیادی ندارد، در واقع پایه‌های داستان‌نویسی مدرن مادر ایران از سال ۱۳۰۰ با انتشار «یکی بود یکی نبود» محمدعلی جمالزاده بنا گذشته شد. در نتیجه مسائل اجتماعی به ویژه از مشروطه به این طرف در آثار نویسندگان نمود پررنگ‌تری پیدا می‌کند. در دهه‌های چهل و پنجاه می‌توان اوج رئالیسم اجتماعی را در آثار نویسندگان مطرح مشاهده کرد. آثاری که هنوز که هنوز است منبع‌الهامی برای برخی از نویسندگان نسل فعلی به شمار می‌رود. به بیان ساده‌تر، اکثر داستان‌هایی که در آن دو دهه نوشته شد صرف نظر از این که برخاسته از تجربیات خود نویسنده است، آینه‌ای از معضلات اجتماعی هم به شمار می‌رفت. به همین خاطر است که ما در آن داستان‌ها کمتر به تجربیات فرمی و تکنیکی برمی‌خوریم و بیشتر مضامین هستند که نظر مخاطب را به خود جلب می‌کنند. یکی از دلایلی که رئالیسم اجتماعی در ادبیات داستانی دهه‌های گذشته توانست کارکرد پررنگ‌تری به خود بگیرد این بوده است که بخش عمده‌ای از مطالبات طبقات فرودست جامعه در ادبیات بازتاب داشته است. در صورتی که معتقدم ادبیات باید کار خودش را می‌کرد و مستقل می‌ماند تا این که در خدمت صرفاً شعار سیاسی - اجتماعی قرار بگیرد. هر چند از اوایل دهه ۶۰ به خاطر تغییرات سیاسی و به تبع آن تأثیرات اجتماعی، رویکرد نویسندگان هم تغییر کرد، اما در مجموع، رئالیسم خطی بر ادبیات داستانی دهه‌های چهل و پنجاه غلبه داشت و باعث شد تا جنبه‌های اجتماعی این رمان‌ها بیش از سایر مولفه‌های شان به چشم بیاید.

شما در حالی که کارکردهای ادبیات داستانی اشاره می‌کنید که برخی بر این باورند اگر نویسنده نسبت به محیط پیرامون خود در جامعه بی تفاوت و آثارش منفک از این وقایع باشد از رسالت اصلی خود دور شده است.

نویسنده در حلقه زندگی نمی‌کند. مگر نویسنده می‌تواند نسبت به مسایل، وقایع و رخداد‌های پیرامون خودش به تفاوت باشد؟ منظور من این نیست که برای نگارش یک اثر به جامعه خود نظر نداشته باشد در یک اثر ادبی اغلب به جنبه‌های روانشناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، سیاست و... مستقیم و غیر مستقیم پرداخته می‌شود. حرف من این است که وقتی نویسنده کاملاً منطبق با شرایط روز

گفت‌وگوی صبا با حسین آتش پرور، داستان‌نویس و منتقد ادبیات

گاهی فکر می‌کنم پانصد

اساساً زور بازو می‌توانست حرف اول را بزند و برنده شود. تا زمانی که جامعه به سمت صنعتی شدن و مدرنیسم پیش نرفته بود آثار قهرمان محور چه در قالب ادبیات و چه در سینما و تئاتر، بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. اما در دوره مدرن، قهرمان دیگر از حالت سوم شخص (او) فاصله می‌گیرد و مثل دیگر انسان‌ها در داستان در جایگاه خودش دیده می‌شود. دلیلش این است که نیروی بدنی به تدریج رنگ می‌بازد و جای آن را عنصر تفکر و اندیشه می‌گیرد. حالا بماند که در این دوره که به دوره پسامدرن می‌رویم، مادینگر از «کاراکتر» یا «شخصیت» هم عبور کرده‌ایم و حالا دیگر در داستان‌ها آنچه اهمیت دارد فردیت است. کما این که گاه به آثار شاخصی در داستان‌نویسی گذشته برمی‌خوریم که در آنها به موقعیت و این که در چه دورانی زندگی می‌کنیم کمتر توجه شده است. شاخص‌ترین رمان‌های ادبیات داستانی ما از «دانش آکل» و «چشم‌هایش» بگیرد تا «سوشون»، «همسایه‌ها»، «کلیدر» و... با توجه به این که در دوران مدرن زندگی می‌کنیم بجای شخصیت، قهرمان انسان را می‌بینیم. با توجه به مرور زمان و هر چه جامعه بیشتر به سمت مدرنیته می‌رود، انسان هم نمود دیگری در داستان‌نویسی پیدا می‌کند و وجه‌های گوناگون و تنوع شخصیتی او در داستان‌ها دیده می‌شود.

شما از نسل نویسندگان پیشکسوتی هستید که در اغلب آثارتان از مضامین اساطیری بهره می‌برید و همین طور فضاهایی که شخصاً در آن زیست کرده‌اید دستمایه شکل‌گیری کارهایتان بوده است، اما امروزه چنین مولفه‌هایی را کمتر در کار نویسندگان می‌بینیم و برخی از آثار بیشتر حدیث نفس‌گویی خود نویسنده هستند تا این که بخواهند به موضوع قابل تأمل و ارزشمندی اشاره داشته باشند. به نظر شما دلیل این مسئله چیست؟

مهم‌ترین نکته این است که یکی از فاکتورهای مهم برای هر

جامعه می‌نویسد، آثارش شکل و شمایل یک سوپه و مانیفست گونه و خبری بخودش نگردد که این کار روزنامه است نه داستان نویسی. باید داستان به عنوان خود داستان به عنوان یک هنر مستقل ادبی در جایگاه خودش باشد. نه این که ادبیات ظرفی برای تبیین مسائل سیاسی اجتماعی به کار گرفته شود. شاید بشود این طور گفت که ادبیات امروز بیش از گذشته مسیر ادبیت خودش را دارد پیدا می‌کند و تخصصی‌تر شده است. بنابراین می‌توان به عنوان یک اثر مستقل داستانی به آن نگاه کرد. اگر غیر از این باشد و نویسنده به خلق اثری بپردازد که دور از زیبایی‌شناسی و وجوه هنری باشد به طور حتم، عمر آن اثر کوتاه خواهد بود و با تغییر یک دوره زمانی به فراموشی سپرده می‌شود. رمز ماندگاری شاعری مثل حافظ در همین نکته است. اشعار او فارغ از مضامینی که دارد سرشار از زیبایی‌شناسی ادبی - هنری است. در سوال قبلی شما اشاره کردم که آثار داستانی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ بیشتر به سمت ادبیت پیش می‌رفت اما با بالا گرفتن وقایع اجتماعی - سیاسی، کارکرد ادبیات هم متفاوت شد و نویسندگان متأثر از رویدادهای اجتماعی، آثار خود را در خدمت این مسیر قرار دادند. البته امروز با فاصله‌ای که از آن دوران گرفته‌ایم این روند بهتر دیده می‌شود و تجربه‌ای برای نویسندگان ما که به شکل دیگری به مسائل اجتماعی نگاه می‌کنند، می‌شود. اما در مجموع، وظیفه ادبیات این نیست که کاملاً بازتاب دهنده مستقیم وقایع اجتماعی سیاسی باشد؛ این رسالت مطبوعات و کسانی است که در این کار تخصص دارند. ادبیات کارکرد و وظیفه خودش را دارد. اگر ممکن است کمی هم درباره جایگاه قهرمان در آثار ادبیات داستانی صحبت کنیم. بعضی بر این باورند دوره قهرمان پروری نه تنها در آثار ادبی که حتی در سینما هم به پایان رسیده است، شما چقدر با این مسئله موافقت می‌کنید؟

بله موافقم، قهرمان مربوط به دوره قبل از رنسانس است و جایی که